

## ترجیح معشوق بر بهشت

اگر به عاشق بگویی نعمت‌های بهشت را می‌خواهی یا معشوق را قطعاً جواب او چنین خواهد بود: «معشوق»؛ اگر تمام نعمت‌های بهشتی از قبیل حوری و عسل و شراب ناب و طوبی و سدره و درختان و گل‌ها و میوه‌های آن را هم به عاشق بدهی و تعارف کنی او فقط خود یار را می‌خواهد و بس!

کمال عارفان و عاشقان نه رسیدن به بهشت است و نه رهایی از جهنم؛ آن‌ها فقط به دنبال معشوقند!

## نماهد مثال

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی + دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را  
 حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم + جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم  
 طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند + یکجا فدای قامت رعنا کنم تو را  
 صحبت حور نخواهم که بود عین قصور + با خیال تو اگر با دگری پردازم  
 گر خمر بهشت است بریزد که بی‌دوست + هر شربت عذیبم که دهی عین عذاب است  
 شراب  
 گوارا  
 واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما + با خاک کوی دوست به فردوس ننگریم

## داشتن پیر و راهنما

پیر، مرشد و راهنما در ادبیات عرفانی و غنایی ما به شخصی گفته می‌شود که راه عشق و عرفان را می‌شناسد و یا خود قبلاً این مسیر را طی کرده است و به سالک و راهرو و مرید و عاشق تازه‌کار در این مسیر سخت کمک می‌کند و او را راهنمایی می‌کند. پیر طریقت، متوجه ارشاد مریدان در مراتب سیر و سلوک آنها است. مرغ سلیمان، هدهد و ... نیز گاهی در ادبیات تمثیلی همین نقش راهنما را دارند. گاهی این مرشد و پیر با معشوق برابری می‌کند و یکی می‌شود.

## دناهدمخال

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند ❖ پیر ما هرچه کند، عین عنایت باشد  
 درون صومعه و مسجد تویی مقصودم ای مرشد ❖ به هر سو رو بگردانی  
 گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت ❖ در هیچ سری نیست که سِری ز خدا نیست  
 در بیابان جنون سرگشته‌ام چون گردباد ❖ هم‌رهی باید مرا مجنون صحراگرد کو؟  
 به روی پیر ما بنگر که تا چشمت شود روشن ❖ ز دست پیر، ساغر گیر، تا خود را جوان بینی  
 من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه ❖ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

سیمرغ

## زیبایی معشوق

در بسیاری از ابیات ادبیات غنایی ما، شاعر یا عاشق به توصیف زیبایی‌های معشوق می‌پردازد. این توصیف گاهی ظاهری است و گاهی باطنی و مربوط به رفتار و خلق و خو و سخنان دل‌نشین. توصیفات ظاهر، بیشتر شامل توصیف قد و چهره از قبیل چشم و مو و ابرو و خال و چال گونه و لب و دندان و حتی بوی معشوق و ... می‌شود.

## نماه‌مثال

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی ❖ شرح جمال حور، ز رویت روایتی  
 مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش ❖ لیکش مهر و وفا نیست، خدایا بدهش  
 صورت

چارده ساله بتی چابک و شیرین دارم ❖ که به جان، حلقه به گوش است مه چهاردهش  
 رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم ❖ قد برافراز که از سرو کنی، آزادم  
 ای روی ماه‌منظر تو، نوبهار حُسن ❖ خال و خط تو، مرکزِ حسن و مدار حُسن  
 از دام زلف و دانۀ خال تو در جهان ❖ یک مرغ دل نماند، نگشته شکارِ حُسن  
 حلقه زلفش تماشاخانه بادِ صباست ❖ جان صد صاحب‌دل آنجا، بسته یک مو بین  
 آن آهوی سیه‌چشم، از دام ما برون شد ❖ یاران چه چاره سازم با این دل ریمده؟

### ازلی بودن عشق و آفرینش عاشقانه

از نگاه عارفان و عاشقان، خلقت، این‌گونه صورت گرفته است: خاک را با شراب عشق آمیخته‌اند و از گل حاصل، انسان خلق شده است. یعنی به جای آب، از شراب عشق برای خلقت بهره گرفته شده. پس، عشق ازلی است؛ یعنی در زمان خلقت و حتی به عقیده بعضی، پیش از خلقت ایجاد شده است، بعضی اعتقاد دارد ابتدا عشق بوده و بعد انسان، زانده‌ای بر آن عشق شده است. عشق در زمان منفی بی‌نهایت، یا همان روزِ ازل یا السبت، اتفاق افتاده و بسیار قدیمی است. انسان‌ها به صورت زنتیکی و از همان آغاز خلقت، عاشق بوده‌اند.

### دناهدمثال

از خُستان، جرعه‌ای بر خاک ریخت ❖ جنبشی در آدم و حوّا نهاد  
شراب‌خانه  
 خُست به ازل، نظر چو در کارم کرد ❖ بنمود جمال و عاشق زارم کرد  
 از شبنم عشق خاک آدم، گل شد ❖ صد فتنه و شور در جهان حاصل شد  
 دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند ❖ گل آدم بسرشتند و به پیمانۀ زنده  
 همه عمر برندارم، سر از این خمارِ مستی ❖ که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی  
 نبود نقش دو عالم که رنگِ الفت بود ❖ زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت  
دوستی  
 مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خنده شدم ❖ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

## ستایش فارسی دوازدهم

### ملکا، ذکر تو گویم

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکتی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راه‌نمایی

#### مفهوم

- ◆ یاد خدا کردن و ذکر او گفتن
- ◆ پاک بودن خدا
- ◆ هدایت‌گر بودن خدا
- ◆ راه خدایی بی‌موردن

‡ بنمای رهی که ره نمایندۀ تویی بگشای دری که در گشاینده تویی ‡  
‡ طلب‌کار توام در جان و در دل نباشم یک دم از یاد تو، غافل ‡  
‡ پرستار امرش، همه چیز و کس بنی‌آدم و مرغ و مور و مگس ‡  
‡ اهدنا الصراط المستقیم (ما را به راه راست هدایت کن) ‡

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

#### مفهوم

- ◆ فقط در پی معشوق بودن
- ◆ توحید و یگانگی خدا
- ◆ فضل و بخشش الهی
- ◆ فقط از خدا خواستن

‡ زهی وحدت که مویی درنگنجد در آن وحدت جهان مویی نسنجد ‡  
‡ ز یکتایی خود بی‌چون حقیقت درون بگرفته و بیرون حقیقت ‡  
‡ دویی را نیست در نزدیک تو راه حقیقت، ذات پاکت قل هو الله ‡  
‡ قل هو الله احد (بگو او خدایی است که یگانه است) ‡

تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی تو نمایندهٔ فضلی تو سزاوار ثنایی

### مفهوم

- ◆ حکیم بودن و دانایی خداوند
- ◆ عظمت و بزرگی خداوند
- ◆ کریم و بخشنده بودن خداوند
- ◆ فضل و رحمت و بخشش خداوند
- ◆ شایستهٔ ستایش بودن خداوند

- † به لطف و رحمت و عفو و کرامتت نازم که می‌کشی تو ز عیدِ فراری خود، ناز †  
 † زهی رحمت که گر یک ذرهٔ ابلیس بیابد، گوی برآید ز ادريس †  
 † در دهان، هر زبان که گردان است از ثنای تو اندرو، جان است †  
 † الهها، قادرا، پروردگارا کریم، مُنعم، آمرزگارا †  
 † خداوندا تو ایمان و شهادت عطا دادی به فضلِ خویش، ما را †

توان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی توان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی

### مفهوم

- ◆ عقل ما از درک خدا ناتوان است.
- ◆ شبیهی برای خدا حتی در خیال ما هم نمی‌آید.
- ◆ عظمت خدا، فراتر از درک ماست.

- † خیره از وصف تو، روان و خرد عاجز از مدح تو یقین و گمان †  
 † ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هرچه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم †  
 † نه ادراک در کنهٔ ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد †  
 † هستی تو صورت پیوند نی توبه کس و کس به تو ماندنی †  
 † ز نام و نشان و گمان برترست نگارندهٔ برشده پیکر است †  
 † نیابد بدو نیز، اندیشه راه که او برتر از نام و از جایگاه †

† جهان متفق بر الهیتش فرومانده از گنه ماهیتش †  
 † منم حیران و سرگردان ذاتت فرومانده به دریای صفات †  
 † ای چشم عقل، خیره در اوصاف روی تو چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی †  
 † نه در ایوان قریبش وهم را بار نه با چون و چرایش عقل را کار †  
 † نزدیکی

† پرتو نور سزادقات جلالش از عظمت، ماورای فکرت دانا †  
 † سرآوردها

همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

### مفهوم

† صفات خداوند از قبیل ارجمندی، شکوه، دانش، واضح و بی‌شک بودن، نور و روشنی، شادی، بخشش، پاداش‌دهنده

† تو نوری در تمام آفرینش به تو بینا حقیقت عین بینش †  
 † بشر، ماورای جلالش نیافت بصر، منتهای جمالش نیافت †  
 † تو آن نوری که اندر هفت افلاک همی‌گشتی به گرد کره خاک †  
 † به ما بر، خدمت خود عرض کردی جزای آن به خود بر، فرض کردی †

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پیوشی همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو فزایی

### مفهوم

† خداوند به رازها و پنهان‌ها و غیب‌ها آگاه است.  
 † خداوند پوشاننده عیب‌ها و گناهان است.  
 † خداوند هر که را بخواهد بالا می‌برد و هر که را بخواهد پایین می‌آورد.  
 † عزّت و ذلّت دست خداست.

† یکی را برآرد به ابر بلند یکی زو شود زار و خوار و نژند †  
 † اندوهگین

- † یکی را به سر برنهد تاج بخت † یکی را به خاک اندر آرد ز تخت †  
 † گلستان کند آتشی بر خلیل † گروهی بر آتش برد ز آب نیل †  
 † بر احوال نابوده، علمش بصیر † بر اسرارِ ناگفته، لطفش خبیر †  
 † بر او علم یک ذره پوشیده نیست † که پیدا و پنهان به نزدش یکی است †  
 † عطا از خلق چون جوی گرا و مال ده گویی؟ † به سوی عیب چون پویی گرا و اغیب دان بینی؟ †  
 † پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد. †  
 † ارجمند گرداننده بندگان از خواری، در پای افکننده گردن کشان از سروری †  
 † تعز من تشاء و تذلل من تشاء (هر که را بخواهد عزیز می کند و هر که را بخواهد ذلیل می کند) †  
 † علام الغیوب (دانای غیب هاست) †  
 † ستار العیوب (پوشاننده عیب هاست) †

لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید † مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

### مفهوم

† با تمام وجود خدا را به یگانگی ستودن  
 † امید به رهایی از دوزخ

- † خود، نه زبان در دهان عارف مدهوش † حمد و ثنا می کند که موی بر اعضا †  
 † کفر و دین هر دو در رهت، پویان † وحده لا شریک له، گویان †  
 † هر سر موی مرا با تو هزاران کار است † ما کجاییم و ملامت گر بیکار کجاست؟ †



## دو کلمه حرف حساب



### الف) افزایش درک ادبی چگونه صورت می‌گیرد؟

هر نوع درگیر کردن ذهن با مفاهیم و ابیات، موجب افزایش درک ادبی است. شعری که دبیرمان در کلاس می‌خواند، مطلبی که روی دیواری به چشمان می‌خورد، دل‌نوشته‌ای که در فضای مجازی می‌بینیم، ترانه‌ای که در پس‌موسیقی می‌شنویم و ... همه و همه، باعث افزایش درک ادبی می‌شود. پس تا می‌توانید خود را در معرض این شرایط قرار دهید. چه بهتر که این مفاهیم برایمان لذت‌بخش‌تر باشد و هم‌حسی ایجاد کند؛ به عبارتی ذهنمان را درگیر خودش کند که مستقیماً به افزایش درک ادبی می‌انجامد.

به‌جز موارد فوق، داشتن برنامه‌ای منظم و هرروزه (که در این کتاب به‌عنوان «نون‌دندب» آورده‌ام) عمق درک ادبی را نشانه می‌گیرد و روز به روز و حتی بدون اینکه خودمان متوجه شویم درک ادبی‌مان را بالا می‌برد.

### ب) چگونه ابیات را بخوانیم؟

از مشکلات همیشگی ما این است: «خوانش ابیات»؛ در بسیاری از موارد وقتی تستِ قرابت را کسی برای ما شفاهی می‌خواند، از پس آن، برمی‌آییم؛ اما وقتی خودمان ابیاتِ تست را می‌خوانیم، به‌دلیل بدخوانی آن، قادر به درک و برداشتِ درستی از بیت‌ها نمی‌شویم.

**راهکارهای بهتر خواندن ابیات:**

۱- تسلط بر وزن عروضی اشعار: علمی‌ترین راه ممکن آشنایی (و تسلط) بر اوزان شعر فارسی آن است که علم عروض (علم وزن شعر) را بیاموزیم. بدیهی است این مطلب برای دانش‌آموزان رشته‌های تجربی و ریاضی مقدور نیست و جزء مطالب رشته انسانی است؛ اما می‌توان به‌صورت سماعی و فقط با شنیدن (و بهتر بگوییم گوش کردن) در درک وزن شعر و نتیجتاً بهتر خواندن بیت‌ها پیشرفتِ شگرفی داشت، چرا که اوزان معتبر و اصلی شعر فارسی محدودند. وقتی گوش شما با وزنی به‌طور ناخودآگاه آشنا می‌شود در خوانش ابیاتِ جدیدی که همان وزن را دارد راحت‌تر عمل می‌کنید. پس مشخصاً این کارها را انجام دهید:

- هر صفحه تستی که می‌زنید، یک تست را بلند بخوانید و بگذارید از گوش بیرونی آن را بشنوید. از غلط خواندن نترسید، که هیچ کودکِ نوپایی تا زمین نخورد، راه رفتن را نمی‌آموزد. اجازه اشتباه خواندن را از خود سلب نکنید و مطمئن باشید با خواندن مکرر و

مجدّد، به راحتی به خوانشِ درست، دست می‌یابید. این مصراعِ حافظ را در نظر بگیرید:

«رخت می‌دیدم و جامی هلالی بازمی‌خوردم»

فرض کنید دفعهٔ اوّل به اشتباه بخوانید: «رُخْت می‌دیدم و جامی هلالی بازمی‌خوردم» زمین که به آسمان نیامده است، با اندک دقّتی، اشتباه خود را درمی‌یابید؛ چرا که نه معنی و نه آهنگ آن جور نیست پس می‌خوانید: «رُخْت می‌دیدم و جامی هلالی بازمی‌خوردم»

• به خوانشِ ابیاتِ دبیران و استادان با دقّت گوش کنید. روزانه در کانال ادبیات الگو و کانال آزمون، بیت‌های زیادی را برایتان می‌خوانم، به آن‌ها گوش کنید.

۲- زمانی که کارشناسی ارشد ادبیات فارسی می‌خواندم یکی از استادان دوست‌داشتنی من (دکتر فرهاد طهماسبی)، مطلب جالب و دقیقی دربارهٔ خوانشِ ابیات می‌گفت: «مکث‌های مناسب، وصل‌های مناسب»؛ یعنی، کجا باید مکث کرد و با ساکن روبه‌رو هستیم و کجا باید وصل کرد و حرکتی بین کلمات یا اجزای یک کلمه وجود دارد. دیگر اینکه می‌گفت وقتی شعر می‌خوانید دیگران حق ندارند از شما ایراد بگیرند و تنها کسی که باید آن را اصلاح کند خودتان هستید. حتی چندین بار برگردید و آن را بخوانید تا خوانش و محتوا تناسب و همگونی پیدا کند.

به این بیت سنایی توجه کنید: «گاه مه‌رث نماید از سر کین / مر ترا در خیال زرّ عیار»

سؤال اینجاست: «گاه مه‌رث نماید» یا «گاه مُه‌رث نماید» کمی که جلوتر می‌رویم گفته است «از سر کین» و با اندکی دقّت و مقایسهٔ رابطهٔ بین «مه‌ر و کین» درمی‌یابیم که این‌گونه درست است: «گاه مه‌رث نماید از سر کین».

دیگر اینکه در این بیت فرض کنید شما بخوانید: «گاه مه‌رث نماید از سر کین»

سؤال اینجاست «سر کین» چیست؟ مگر چنین ترکیبی معنا دارد و اساساً مگر چنین چیزی داریم؟ به راحتی با خوانش دوم می‌گویید: «از سر کین».

پ) غلط‌های رایج در خوانش ابیات کدام‌ها هستند؟

اگرچه لیست کاملی از غلط‌های رایج و یا جابه‌جاخوانی، نمی‌توان ارائه کرد (چرا که هر کس اشکالاتِ شخصی خود را در خواندن بیت‌ها دارد)، اما بعضی اشتباهات، میان افراد، رایج‌تر و مشترک است. دانستن این لیست به درست‌خوانی شما کمک می‌کند:

عَلَمٌ ↔ عِلْمٌ	او، باش ↔ اَوْبَاشْ	سِیْلِي ↔ سِیْلَى
نَهْ ↔ نَه	خَرْد ↔ خَرْدُ	جِرْمُ ↔ جِرْمٌ
عَلَوِي ↔ عَلَوَى	قَمَرِي ↔ قَمَرَى	گَرْدُ ↔ گَرْدٌ
دِرُو ↔ دَرُو	حَلْمُ ↔ حِلْمٌ	گِلُ ↔ گِلٌ
خودرُو ↔ خودرُو	کِشْتَمُ ↔ کِشْتِمٌ	تَرُکُ ↔ تَرِکٌ
سُودَا ↔ سُودَا	بُرْدُ ↔ بَرْدٌ	جُسْتُ ↔ جُسْتٌ
بُسْتَانُ ↔ بَسْتَانٌ	اَوَّلِي ↔ اَوَّلَى	مَلِکُ ↔ مَلِکٌ
زُنَارُ ↔ زِنَارٌ	بُودُ ↔ بُوْدٌ	مَلِکُ ↔ مَلِکٌ
مِی‌خوَرِیْمُ ↔ مِی‌خوَرِیْم	مِی‌کُنِی ↔ مِی‌کُنَى	مَلِکُ ↔ مَلِکٌ
مَنْتُ ↔ مَنَّتٌ	رُسْتَهْ ↔ رُسْتَه	سِرُ ↔ سَرٌ
اِنْعَامُ ↔ اِنْعَامٌ	بَدِي ↔ بَدَى	شُکْرُ ↔ شُکْرٌ
	قَدْرُ ↔ قَدَرٌ	گَرْمُ ↔ گَرْمٌ